

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال یازدهم، شماره سی و سوم، زمستان ۱۳۹۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۱۴

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۸/۲۳

صفحات: ۱۴۵-۱۷۳

## تأثیر زمینه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در مطالعه فرهنگ سیاسی: مقایسه دو رویکرد انسان‌شناسی و مطالعات نوسازی

افشین اشکور کیایی\*

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه علوم سیاسی، گرایش جامعه‌شناسی سیاسی، ایران، تهران

### چکیده

با توجه به اشکال متنوع پژوهش‌های اجتماعی و گوناگونی روندها و رویکردهای مختلف آن‌ها در طول پژوهش، برای فهم بهتر هر کدام‌شان، معمولاً آن‌ها را در چهار جنبه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش بررسی می‌کنند. در این مقاله هم سعی شده است با وجود رویکردهای مختلف بررسی فرهنگ سیاسی، دو رویکرد انسان‌شناسی (با روندی کیفی) و مطالعات نوسازی (با روندی کمی) را از لحاظ این چهار جنبه معرفی و مقایسه کنیم تا به عمق تفاوت این دو رویکرد در بررسی فرهنگ سیاسی پی‌برده شود. پرسش‌های اصلی مقاله این است که چگونه چهار جنبه هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، روش‌شناسانه و روشی در یک کار پژوهشی تأثیرگذار است؟ و این چهار جنبه در بررسی فرهنگ سیاسی چگونه تأثیرگذار است؟ فرض اصلی مقاله این است که هر نوع نگرش پژوهشگر نسبت به ماهیت پدیده‌های اجتماعی (هستی‌شناسی)، بر نوع شناخت (معرفت‌شناسی) پژوهشگر تأثیرگذار است و در ادامه این دو جنبه بر نوع روش‌شناسی‌های مورد مطالعه اثر می‌گذارد و در آخر اینکه پژوهشگر در پیوند با آن سه جنبه دست به انتخاب نوع گردآوری داده‌ها (روش) می‌زند. هدف این نوشتار معرفی دو نوع همساز کردن و در کانال خاص قرار دادن این چهار جنبه در مطالعه فرهنگ سیاسی است.

### کلید واژگان

هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، روش، پژوهش‌های کمی و کیفی.

---

\* نویسنده مسئول، ایمیل: separdeh@yahoo.com

## مقدمه

برای پی بردن به فرهنگ سیاسی<sup>۱</sup> هر گروه یا جامعه و اینکه چه ویژگی و شاخص‌های فرهنگ سیاسی دارند؟ و بینش و درکشان از عالم سیاست و امر سیاسی<sup>۲</sup> چیست؟ و در کنار این، چه شده است که به این درک رسیده‌اند؟ کم‌وبیش از دوران فلاسفه باستان تا به امروز به این پرسش‌ها پرداخته‌اند ولی نحوه و نوع بررسی‌های صورت گرفته در طول تاریخ متنوع بوده است. یونانی‌ها ویژگی ذهنی متفاوتی برای آتنی‌ها، اسپارتنی‌ها و بربرها قائل بودند، سقراط از تفاوت‌های فرهنگی و بازتاب این تفاوت‌ها در فرهنگ‌ها و نظام‌های سیاسی جوامع مختلف آگاه بود و زمینه تفاوت‌های ماهوی میان دنیای یونان و غیر یونان را در ذهنیت متفاوت مردمان متعلق بر این دودنیای متفاوت جستجو می‌کرد (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). همچنین در میان فلاسفه مسلمان پیرو فلسفه یونان، از جمله فارابی در آرا اهل مدینه فاضله، فرهنگ ملت را ترسیمات ذهنی یا خیالی آن ملت که نفوس و عقول آن، مندرج گشته، به صورت جوامع سیاسی خودنمایی می‌نماید، معرفی می‌کند. خواجه نصرالدین طوسی در اخلاق ناصری با تأثیر از فارابی، ضمن تشریح مفصل لایه‌ها و ویژگی‌های مختلف فرهنگی، جوامع سیاسی متفاوت را مبتنی بر روحیات، باورها و الگوی رفتاری متفاوت می‌داند (آل‌غفور، ۱۳۷۵: ۱۱۵). در دوران مدرن نیز نیکولو ماکیاولی نیز روحیه و تمایلات را در مدیریت حکمرانان با اهمیت می‌داند. «من آن دسته از حکمرانی را که فکر می‌کنند با احداث پادگان می‌توان اعتماد ایجاد کرد و در عین حال مردم نسبت به آن ابزار کنند، محکوم می‌کنم» (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۹۰). منتسکیو در این زمینه، در پی کشف قانونمندی‌های تعامل عوامل محیطی و اراده انسان‌ها بود، به عقیده او نحوه عملکرد این عوامل، رفتار اجتماعی و فرهنگ اقوام و ملل را می‌سازد. به همین دلیل او به دنبال کشف رویدادهایی بود که مربوط به زندگی فرهنگی و اجتماعی ایشان است و می‌خواست رابطه موجود میان انسان، طبیعت و نیز رابطه قوانین ساخته بشر و قوانین طبیعت را مدنظر داشته باشند. منتسکیو علاوه بر عوامل ثابت جغرافیایی و اقلیمی، رفتار فرهنگی انسان‌ها را تابع اخلاق، آداب و رسوم و قوانین موجود در اجتماع می‌داند و نوع رفتار سیاسی و اجتماعی هر انسان را ترکیب و آمیزه‌ای از این سه در نظر می‌گیرد که باید میان آنان تناسب وجود داشته باشد

<sup>۱</sup> - Political Culture

<sup>۲</sup> - The Political

(مقدم‌گوهری، ۱۳۸۰: ۲۵۳). ژان ژاک روسو و دیوید هیوم از تفاوت‌های موجود در ارزش‌های و نگرش‌های (سیاسی) افراد و جوامع مختلف سخن می‌گویند. روسو به آداب‌ورسوم<sup>۱</sup> اشاره می‌کند و فیلسوف انگلیسی اصطلاح آداب و رفتار<sup>۲</sup> را به کار می‌برد (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). علاوه بر این روسو بایان عبارت‌هایی چون «روحیه ساکنان» و «معنویت، سنت و اعتقادات آن‌ها» فرهنگ‌سیاسی را تقدیر می‌نماید (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۹). در قرن بیستم تحلیل و تبیین فرهنگ سیاسی، در دهه ۳۰ با شکل‌گیری رهیافت «خصیصه ملی»<sup>۳</sup> ادامه یافت. در زمان مورد بررسی، رواج برخی مطالعات در چارچوب روانشناسی سیاسی به این تصور انجامید که سیاست کلان هر جامعه از ویژگی‌های غالب روانی-فرهنگی اعضای آن تأثیر می‌پذیرد. به بیان دیگر تصور می‌شد که شخصیت‌ها غالب یا الگو در هر جامعه تعیین‌کننده فرایندهای سیاسی آن هستند و می‌توان این رابطه را شناسایی و درک کرد؛ بنابراین اندیشمندان مانند لاسول خواهان گسترش دادن حوزه پژوهش سیاسی شدند تا ویژگی بنیادی سیستم فرهنگی را نیز در بر بگیرد. چنین تصورات و تقاضاهای به شکل‌گیری رهیافت «خصیصه ملی» موجی از مطالعات معطوف به شناخت خصیصه ملی انجامید (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۱۰).

تا اینکه مطالعه در زمینه‌ی فرهنگ‌سیاسی در نیمه دهه ۵۰ قرن بیستم به رویکرد جدیدی به نام مطالعات نوسازی در عرصه علم‌سیاست رسید که مثل خیلی از مطالعات در عرصه سیاسی تحت تأثیر انقلاب رفتاری در این دوران در رویکرد تجربی و اثبات‌گرایی پیگیری شد. مطالعه رفتاری بر روش‌شناسی کمی و آماری مبتنی بود. عقیده بر این بود که «علم» اجتماعی در صورتی امکان‌پذیر است که ما از روش علمی پیروی کنیم؛ فرضیه‌ها از نظریه گرفته شود و سپس در کوششی برای ابطال آنها آزمایش شوند. این نوع مطالعات در زمینه فرهنگ‌سیاسی تحت تأثیر کتاب «فرهنگ مدنی با ایستارهای سیاسی و دموکراسی در پنج کشور»<sup>۴</sup> (انگلستان، آمریکا، ایتالیا، آلمان و مکزیک) (۱۹۶۳) با رویکرد

---

<sup>۱</sup> - Mores

<sup>۲</sup> - Manners

<sup>۳</sup> - National character

<sup>۴</sup> - The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations (1963)

کمی<sup>۱</sup> از آلموند و وربا<sup>۲</sup> بود. در این کتاب پس از تعریفی که از فرهنگ سیاسی (به عنوان توزیع احساسات، اطلاعات، ایستارها و مهارت‌های سیاسی و رقابت جهت‌گیری‌های سیاسی نسبت به نظام تعریف می‌کنند)، شد، از درون این تعریف سه بُعد شناختی، احساسی، ارزشیابی مردم را مورد بررسی قرار دادند و سپس از درون آن از میان آن پنج کشور سه نوع فرهنگ سیاسی غالب به نام‌های فرهنگ سیاسی سنتی (محدود)<sup>۳</sup>، مشارکتی (فعال)<sup>۴</sup>، تبعی (انفعالی)<sup>۵</sup> و یا تلفیقی از این سه نوع فرهنگ سیاسی را شناسایی کردند (قوام، ۱۳۷۲: ۵۱).

در ادامه و در نقد رویکرد اثباتگرایی و کمی بررسی فرهنگ سیاسی، رویکرد مخالفی به نام رویکرد کیفی<sup>۶</sup> به وجود آمد که با چارچوب مطالعات تفسیری (مثل انسان‌شناسی) به بررسی فرهنگ سیاسی مشغول شدند. از نظر این رویکرد جدید برای فهم پدیده‌های اجتماعی، با فرضیه ساختارمند آغاز نمی‌شود، یعنی فرضیه آزمایی از اصول نیست و نیز آزمایش تستی را دنبال نمی‌کند، قصد اجرای نظریه‌ای را نداشته، بلکه بعد از جمع‌آوری اطلاعات در تحلیل‌ها از نظریه‌های استفاده می‌کند، اعداد در آن جایگاه ویژه‌ای نداشته، در حالی که تفسیر و تحلیل عمیق داده‌ها نقش مهمی را ایفا می‌کند. با در نظر گرفتن این رویکرد، در درزمینه «فرهنگ سیاسی» نیز نگاه جدیدی حاکم شد که بدون داشتن نظریه‌ای در ذهن و فقط با داشتن مفاهیم حساس‌ساز به عنوان راهنما در فهم فرهنگ سیاسی، مورد استفاده قرار می‌گرفت. در کندوکاو برای یافتن دیدگاه کنشگران اجتماعی، مفاهیم روزمره‌ای که برای پدیده‌ی مورد مطالعه مناسب به نظر می‌رسند، شناسایی و معانی روزمره‌ی آن‌ها کشف خواهند شد برای مثال حکومت، رأی دادن، دولت، مجلس و غیره که از نظر آن‌ها در رویکرد کمی مورد توجه قرار نگرفته بود.

برای فهم بهتر و عمیق تفاوت این دو نوع پژوهش در علوم اجتماعی، آن‌ها را معمولاً در چهار جنبه

<sup>۱</sup> - Quantitative Approach

<sup>۲</sup> - Gabriel Almond and Sydney Verba

<sup>۳</sup> - Subject Political Culture

<sup>۴</sup> - Participant Political Culture

<sup>۵</sup> - Parochial Political Culture

<sup>۶</sup> - Qualitative Approach

هستی‌شناسی<sup>۱</sup>، معرفت‌شناسی<sup>۲</sup>، روش‌شناسی<sup>۳</sup> و روش<sup>۴</sup> بررسی می‌کنند. اهمیت این مقاله این است که پژوهشگر را در مسیر مطالعه فرهنگ‌سیاسی با روندهای طی شده در پژوهش فرهنگ‌سیاسی (با توجه به این چهار جنبه) آشنا می‌کند و از جهت دیگر اگر بخواهد در زمینه‌ی فرهنگ‌سیاسی پژوهش انجام دهد، با توجه به آشنای و درکش از دو رویکرد کمی و کیفی، دست به انتخاب می‌زند و ابتدا تا انتهای کار خود را در کانال خاص قرار می‌دهد.

هدف این نوشتار نیز معرفی دو نوع همساز کردن و در مسیر خاص قرار دادن یک پژوهش در چهار جنبه گفته‌شده در مطالعه فرهنگ‌سیاسی است. از این جهت سعی شده است با روش‌شناسی تحلیل محتوا به نقد و بررسی منابع و تحقیقات موجود در هر دو رویکرد در زمینه فرهنگ‌سیاسی ایران بپردازیم و چالش‌ها و فرصت‌های هر کدام از این رویکردها که برای پژوهشگر وجود دارد را بیان کنیم. پرسش‌های اصلی مقاله این است که چگونه چهار جنبه هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، روش‌شناسانه و روشی در یک کار پژوهشی تأثیرگذار است؟ و این چهار جنبه در بررسی فرهنگ‌سیاسی چگونه تأثیرگذار می‌باشد؟ فرض اصلی مقاله این است که هر نوع نگرش پژوهشگر نسبت به ماهیت پدیده‌های اجتماعی (هستی‌شناسی)، بر نوع شناخت (معرفت‌شناسی) پژوهشگر تأثیرگذار است و در ادامه این دو جنبه بر نوع روش‌شناسی‌های مورد مطالعه اثر می‌گذارد و در آخر اینکه پژوهشگر در پیوند با آن سه جنبه دست به انتخاب نوع گردآوری داده‌ها (روش) می‌زند.

## ۱. مبانی نظری

### الف. مفهوم فرهنگ‌سیاسی

در مورد اهمیت فرهنگ، اجماع نسبی وجود دارد ولی تعریف آن مناقشه‌آمیز و اختلاف‌انگیز است. به همین دلیل شاهد تعریف بسیار پرشمار و گوناگون فرهنگ هستیم که حتی شناسایی و دسته‌بندی آن‌ها

---

<sup>1</sup> - Ontology

<sup>2</sup> - Epistemology

<sup>3</sup> - Methodology

<sup>4</sup> - Method

نیازمند پژوهشی مستقلی است. باوجود چنین تنوع و تعدد شگفت‌آوری می‌توان قدر مشترکی در بیشتر تعاریف ارائه‌شده پیدا کرد. در اکثر این‌گونه تعاریف معمولاً عباراتی مانند «نظام معنا»، «الگو معنا»، «نظام از برداشت ما»، «معنای عمومی و مشترک» و ... استانداردهای مشترک تفسیر یا ادراک و از این قبیل برخوردار می‌کنیم. این عبارات به‌ظاهر متفاوت دارای همسانی‌های هستند که بر پایه همین همسانی می‌توان تعریفی از فرهنگ داد «فرهنگ عبارت است از الگوهای مشترک یا جمعی فکر، احساس، عمل». این الگو یا نظام که نگاه فرد به جهان یا برداشت او از جهان را شکل می‌دهد در طول زندگی و به روش‌های مختلف به ذهن فرد راه می‌یابد (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۱۶). با توجه این، در هر جامعه الگوها یا نظام‌ها یا برنامه‌های ذهنی مبنی برای درک مسائل سیاسی از قبیل قدرت، اقتدار، دولت و مشارکت سیاسی وجود دارد، به همین دلیل است که می‌توانیم از فرهنگ‌ها و حتی خرده‌فرهنگ‌های سیاسی مختلف سخن بگوییم. از این لحاظ نوعی نسبت تام و خاصی مطلق میان فرهنگ و فرهنگ سیاسی وجود دارد. با توجه به این نسبت هم می‌توان چنین تعریفی از فرهنگ سیاسی ارائه داد. «الگوهای جمعی یا مشترک فکر، احساس عمل که به امر سیاسی و زندگی اجتماعی و سیاسی معطوف هستند».

#### **ب. تعریف هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، روش**

«دیدگاه هستی‌شناسانه» به دیدگاه و جهان‌بینی نسبت به ماهیت وجود اجتماعی و موجودات اجتماعی اشاره دارد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۸). موضع هستی‌شناسی، نگرش پژوهشگر درباره سرشت جهان را بازتاب می‌دهد؛ پرسش‌های هستی‌شناسی پیشینی‌اند؛ زیرا به سرشت «هستی» مربوطند؛ پرسش کلیدی این است که آیا جهانی واقعی که مستقل از شناخت ما از آن باشد در بیرون هست؟ برای مثال، آیا تفاوت‌های ذاتی که در همه زمان‌ها و هر زمینه‌ای برقرار باشند، بین جنسیت‌ها، طبقات و نژادها وجود دارند؟ (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷: ۳۴). از دیدگاه فلسفی، هستی‌شناسی عبارت است از «علم یا مطالعه‌ی هستی». اما این مفهوم در علوم اجتماعی به معنای خاص‌تری مورد استفاده قرار می‌گیرد و به داعیه‌ها یا مفروضاتی اشاره می‌کند که درباره‌ی ماهیت واقعیت اجتماعی هستند، داعیه‌هایی درباره‌ی این که چه چیزی وجود دارد، چگونه به نظر می‌رسد، از چه عناصری تشکیل می‌شود و این عناصر چگونه با یکدیگر تعامل دارند. خلاصه، مفروضات هستی‌شناختی به چیزهایی مربوط

می‌شود که ما معتقدیم واقعیت اجتماعی از آن‌ها ساخته شده است (بلیکی، ۱۳۸۴: ۲۱). در علم سیاست هم این پرسش کلیدی هستی‌شناسان مطرح است: پدیده‌های سیاسی از جنس پدیده‌های طبیعی هستند، یا موقوف و منظر ناظر در تعیین چیستی آن‌ها مؤثر است، یا این‌که ساختارهای معینی آن‌ها را تعیین می‌بخشند؟ (منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۹).

معنای فلسفی معرفت‌شناسی عبارت است از «نظریه یا علم روش یا مبانی کسب معرفت». معرفت‌شناسی مرکب از اندیشه‌هایی درباره‌ی این مسائل است که چه چیزی را می‌توان معرفت محسوب داشت، چه چیزی را می‌توان شناخت و چنین معرفتی باید با چه معیارهایی تطبیق کند تا بتوان آن را معرفت نامید و نه یک عقیده. بنا به مقاصد فعلی، معرفت‌شناسی به داعیه‌ها یا مفروضاتی مربوط می‌شود که درباره‌ی راه‌های ممکن کسب معرفت به واقعیت اجتماعی‌اند، صرف‌نظر از هر معنایی که واقعیت اجتماعی داشته باشد. به‌طور خلاصه معرفت‌شناسی حاوی داعیه‌هایی درباره‌ی این امر است که چگونه می‌توان چیزی را که وجود آن پذیرفته شده است، شناسایی کرد (بلیکی، ۱۳۸۴: ۲۱). موضع معرفت‌شناختی نگرش ایشان درباره آن‌چه ما می‌توانیم از این جهان بدانیم و چگونه می‌توانیم بدانیم را باز می‌تابد؛ از حیث لفظی معرفت‌شناسی نظریه شناخت است. باز این نیز دشوار می‌نماید، ولی دغدغه اساسی چندان دشوار نیست. در این‌جا دو پرسش کلیدی وجود دارد. آیا مشاهده‌گر می‌تواند روابط واقعی یا عینی بین پدیده‌های اجتماعی را مشخص کند؟ اگر بلی، چگونه؟ (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷: ۳۴-۳۵). معرفت‌شناسی، شیوه‌ی تجزیه و تحلیل داده‌ها را نیز معین می‌کند. آیا پدیده را می‌توان با علت‌یابی شناخت یا با معناکاوی و یا تبیین انتقادی؟ (منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۹). از موضع علوم سیاسی هم می‌توان گفت که «معرفت‌شناسی» به بیان یک دیدگاه در مورد این‌که چگونه ما چیزی را که می‌دانیم، می‌فهمیم، به‌ویژه این‌که چه چیزی توضیح کافی برای یک فرایند سیاسی است، می‌پردازد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۸).

روش‌شناسی اشاره به اصول و ایده‌هایی دارد که پژوهشگران براساس آن، روش‌های‌شان را پایه‌ریزی می‌کنند. روش‌شناسی دربرگیرنده این است که چگونه ساختار کلی نظریه در رشته‌های علمی خاص کاربرد پیدا می‌کند. برای مثال، چگونه کارکردگرایی<sup>۱</sup> یا اقتصاد سیاسی مارکسیستی یا

<sup>۱</sup> - Functionalism

پدیدارشناسی در حوزه‌های پژوهشی خاصی به کار برده می‌شود (صادقی‌فسائی و ناصری‌راد، ۱۳۹۰: ۸۵). به صورت دقیق‌تر به گفته نورمن بلیکی در کتاب «طرحی پژوهش‌های اجتماعی»: مفاهیم روش‌شناسی و روش معمولاً به جای هم به کار می‌روند. اما این اشتباهی تأسف‌آور و ناپسند است. این عمل درست مثل مخدوش کردن واژه‌ی «تکنیک»<sup>۱</sup> با «تکنولوژی»<sup>۲</sup> است. آنچه در حال حاضر عموماً تکنولوژی خوانده می‌شود در واقع فقط تکنیک‌های انجام برخی از کارهاست. برای مثال تکنولوژی اطلاعاتی همانا تکنیک‌هایی برای ذخیره، بازیابی و جرح و تعدیل اطلاعات‌اند به بیان دقیق، تکنولوژی اطلاعاتی باید به معنای مطالعه، تجزیه و تحلیل و ارزیابی انتقادی این تکنیک‌ها باشد. ظاهراً چسبانیدن پسوند «لوژی» به بسیاری آر کلمات شاید نشان‌دهنده‌ی تمایل به بالا بردن شأن و مقام فعالیت‌های مورد نظر باشد. روش‌شناسی به معنای مباحث مربوط به چگونگی انجام پژوهش، بایدها و نبایدها و تحلیل انتقادی روش‌های پژوهش است. روش‌شناسی همچنین به منطق تحقیق و چگونگی کسب و توجیه معرفت جدید مربوط می‌شود. این مباحث شامل ملاحظات مربوط به چگونگی ساختن نظریه‌ها و آزمون آن‌ها نیز می‌شود - چه نوع منطق باید به کار رود، نظریه چیست، با چه معیارهایی باید تطبیق کند، چگونه به مسئله‌ی خاص پژوهش مربوط می‌شود و چگونه می‌توان آن را آزمون کرد (بلیکی، ۱۳۸۴: ۲۱).

روش‌ها اجزای اساسی عمل پژوهش‌اند. اعمال پژوهشگران و مشارکت‌کنندگان در پروژه پژوهشی تشکیل‌دهنده روش‌های آن پروژه‌اند (صادقی‌فسائی و ناصری‌راد، ۱۳۹۰: ۸۶). روش‌ها شیوه‌هایی هستند که آدمیان در تلاش برای توضیح یا درک چیزی به کار می‌گیرند (بلیکی، ۱۳۸۴: ۲۲).

## ۲. هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش اثبات‌گرایی<sup>۳</sup> (رویکرد کمی)

انقلاب رفتاری در علوم اجتماعی در دهه ۱۹۵۰ کوششی برای آشنا کردن مطالعه جامعه با روش اثبات‌گرایی و کمی بود. مطالعه رفتاری، واکنش دقیقی بود به نظریه سیاسی، که آن را به پرسش‌های

<sup>۱</sup> - Technique

<sup>۲</sup> - Technology

<sup>۳</sup> - Positivism



هنجاری معطوف می‌دید، و نهادگرایی<sup>۱</sup> که آن را فاقد واری نظریه‌مند و روش‌شناسانه می‌دید. برعکس، مطالعه رفتاری بر روش‌شناسی کمی و آماری مبتنی بود. عقیده بر این بود که «علم» اجتماعی در صورتی امکان‌پذیر است که ما از روش علمی پیروی کنیم؛ فرضیه‌ها از نظریه گرفته شود و سپس در کوششی برای ابطال آنها آزمایش شوند. ما به اندازه‌گیری عینی پدیده‌های اجتماعی و متغیرهای مان نیازمند بودیم؛ بدین ترتیب باید به جای داده‌های نرم، که از مصاحبه‌ها و مشاهده مشارکت‌کنندگان حاصل می‌شد، بر داده‌های سخت-که از آمارهای دولت و نتایج انتخابات و مانند آن به دست می‌آمد- تمرکز می‌کردیم. بنابراین برای نمونه اگر یک اثبات‌گرا، مشارکت سیاسی را مطالعه می‌کرد باید به اندازه‌گیری میزان رأی دادن، عضویت حزب و گروه فشار، کنش مستقیم و از این قبیل مشغول می‌شد و آنها را با متغیرهای مردم‌نگاری، مانند طبقه، جنس، نژاد و آموزش و پرورش مرتبط می‌ساخت. هدف برقرار کردن رابطه دقیق طبیعی میان این متغیرها و مشارکت در راستای تولید الگوهای علی بود (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۱). این نوع تحقیقات که بر اساس روش‌شناسی‌های قیاس-استخراج سؤال‌ها و فرضیات تحقیق از الگوهای نظری و آزمون آنها در برابر شواهد تجربی- صورت می‌گیرد، پژوهش با نظریه‌ها و آزمون آنها آغاز می‌شود. در واقع در این تحقیقات با استفاده از داده‌های آماری کمی جامعه مورد مطالعه خود، فرضیه‌هایی را که مطرح کرده بودند در بوته آزمایش قرار داده و با الگوهای نظری مورد استفاده شده مقایسه می‌کنند و در آخر به رد یا پذیرش فرضیه مطرح شده خود، می‌پردازند.

از این جهت رویکرد کمی در سنت اثبات‌گرایی قرار دارد، که طبق دیدگاه هستی‌شناسی آنها، مشاهده و اندازه‌گیری بسیار دقیق و عینی، و تحلیل دقیق و درست داده‌ها، برای نیل به اکتشافات علمی ضرورت دارد. علم مبتنی بر مشاهده‌ی بدون پیش‌فرض همراه با پاک کردن ذهن از همه‌ی پیش‌داوری‌ها و تعصبات است. اثبات‌گرایی، حاوی مفروضات هستی‌شناختی درباره‌ی جهان منظمی است که از رویدادهای پراکنده و قابل مشاهده ساخته شده است. این دیدگاه مدعی است که این نظم و ترتیب را می‌توان به صورت قضایای عام نشان داد. فقط آن چیزی که قابل مشاهده است، یعنی به تجربه‌ی حسی درمی‌آید، به‌عنوان امری واقعی پذیرفته می‌شود و بنابراین درخور توجه علمی است. واقعیت

<sup>۱</sup> - Institutionalism

اجتماعی مرکب از بافت پیچیده‌ای از روابط علیّ میان رویدادها دانسته می‌شود. این روابط معمولاً همچون شبکه‌ای از روابط بین مفاهیم نمایش داده می‌شوند. علل رفتار بشری به‌مثابه عواملی بیرون از فرد محسوب می‌شوند (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۳۷). علاوه بر این «اثبات‌گرایی» معتقدند که می‌توان جهان را از طریق تجربه و مشاهده درک حقیقت یا عدم حقیقت یک گزاره را از طریق مشاهده تجربی سیستماتیک تعیین کرد. علوم سیاسی اثبات‌گرا به بررسی داده‌های موجود می‌پردازد و مدعی تولید قضایای عام و پایدار در مورد رفتار سیاسی است (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۹).

طبق مفروضات معرفت‌شناختی‌شان، معرفت از طریق کاربرد حواس بشری و تحلیل‌های آزمایشی یا مقایسه‌ای تولید می‌شود. حواس، «مشاهدات» یا داده‌ها را تولید می‌کنند. مفاهیم و تعمیم‌هایی درباره‌ی روابط آن‌ها، خلاصه‌های فشرده‌ای از مشاهدات خاص دانسته می‌شوند. فرض بر این است که انسان‌های کارآزموده می‌توانند داده‌های «عینی<sup>۱</sup>»، تولید کنند. با پذیرش روش‌های مشاهده «عینی»، فرض بر این است که می‌توان واقعیت را به‌درستی و دقت ثبت و ضبط کرد. پس، تناظری بین ثبت مشاهدات «عینی» و چیزهای مورد مشاهده وجود دارد. آنچه شما می‌بینید همان چیزی است که در آنجا وجود دارد. قواعد یا توالی منظمی که از طریق چنین مشاهده‌ای ثبت و ضبط می‌شوند مبنای قوانین علمی هستند. به‌عبارت‌دیگر، گزاره‌های مبتنی بر مشاهدات «عینی» به گزاره‌هایی نظری درباره‌ی نظم و ترتیب واقعیت بدل می‌شوند (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

روش کمی نیز با نسبت اعداد دادن، به کمی کردن صفات مشاهده‌شده می‌پردازد. در روش کمی از داده‌های گردآوری‌شده از طریق پیمایش‌ها، نظرسنجی (در سطح خرد) و داده‌های ثانویه نظیر میزان جمعیت، تعداد رأی‌دهندگان، تولید ناخالص ملی، نرخ شورش‌های شهری و نرخ جنبش‌های اجتماعی (در سطح کلان) استفاده می‌شود. در مطالعات مقایسه‌ای کمی که معمولاً (نه ضرورتاً) با تعداد زیاد کشورها (N بزرگ) صورت می‌گیرد، روش‌های آماری توصیفی و استنباطی جایگاه خاصی دارند (منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۶۵). وقتی روش‌های کمی مورد استفاده قرار می‌گیرند، پژوهشگر با مردم مورد مطالعه احتمالاً تماسی ندارد و یا تماس بسیار محدودی دارد. کاربرد برخی از روش‌های کمی مثل پرسشنامه‌های پستی، مشاهده‌ی ساخت‌یافته، و روش‌های غیرتزامنی که شامل استفاده از داده‌های دست‌دوم‌اند، مستلزم

<sup>1</sup>-Objective

هیچ‌گونه تماس چهره به چهره یا کلامی نیست. و آنگاه که تماسی در کار باشد، مثل مصاحبه‌ی ساخت‌یافته و آزمایش، این تماس حالت رسمی دارد و مدت کوتاهی بیشتر نمی‌پاید. اما حتی در این مورد نیز اگر پژوهشگر دستیارانی برای انجام وظایف به کار گمارده باشد، می‌تواند هیچ تماسی با مردم نداشته‌باشد. این حفظ فاصله از مردم تحت مطالعه و مقاومت متعصبانه در برابر هرگونه رابطه شخصی یا آمیختگی عاطفی پژوهشگر، عمدتاً مبتنی بر این باور است که این کار حصول عینیت را تضمین می‌کند. این که چه چیزی عینیت محسوب می‌شود و چرا باید حاصل آید (بلیکی، ۱۳۸۴: ۳۱۳).

به‌صورت خلاصه رویکرد کمی این پیش‌فرض‌های را دارا هست: تنها علم به پدیده‌هایی که از طریق حواس قابل‌تأییدند به منزله‌ی دانش پذیرفته می‌شود (پدیده‌گرایی<sup>۱</sup>)؛ از نظریه‌ها برای تولید فرضیاتی استفاده می‌شود که قابل‌آزمون‌اند و امکان ارزیابی قوانین را فراهم می‌کنند (قیاس‌گری<sup>۲</sup>)؛ دانش از طریق گردآوری حقایق که بنیان قوانین را تشکیل می‌دهند قابل حصول است (استقراگری<sup>۳</sup>)؛ فعالیت علمی باید و می‌تواند به شکل فارغ از ارزش و در نتیجه عینی انجام شود؛ و در پایان این‌که، تمایز آشکاری میان گزاره‌های علمی و هنجاری وجود دارد (فلیک، ۱۳۷۸: ۸۶).

پژوهش در زمینه «فرهنگ سیاسی» با توجه به رویکرد کمی به این‌گونه خواهد بود که در بحث هستی‌شناختی پژوهشگر در پی مشاهده و اندازه‌گیری بسیار دقیق و عینی، و تحلیل دقیق و درست داده‌ها است برای دست یافتن به نوع فرهنگ‌سیاسی است. پژوهشگر بدون پیش‌فرض و با پاک کردن ذهن از همه‌ی پیش‌داوری‌ها و تعصبات وارد میدان پژوهش می‌شود. از نظر این دیدگاه پژوهشگر با کار کردن به‌صورت منظم و مرتب می‌تواند ایستارها و فرهنگ‌سیاسی کشف کند و به‌صورت قضایای عام نشان داد و سپس آن را به جوامع مختلف تعمیم داد. البته فقط آن نوع رفتار و فرهنگ‌سیاسی که قابل مشاهده است، یعنی به تجربه‌ی حسی درمی‌آید، به‌عنوان امری واقعی پذیرفته می‌شود و بنابراین درخور توجه علمی است. از نظر این رویکرد نوع فرهنگ‌سیاسی موجود میدان پژوهش، مرکب از بافت پیچیده‌ای از روابط علی میان رویدادها است که این روابط معمولاً همچون شبکه‌ای از روابط بین

<sup>۱</sup>-Phenomenalism

<sup>۲</sup>-Deductivism

<sup>۳</sup>-Inductivism

مفاهیم نمایش داده می‌شوند. علل رفتار سیاسی بشر به‌مثابه عواملی بیرون از فرد محسوب می‌شوند که محقق درصد کشف آن برمی‌آید تا به نوع فرهنگ سیاسی دست یابد.

در مورد معرفت‌شناختی هم، پژوهشگر برای دست یافتن به نوع فرهنگ سیاسی، باور به این دارد که با کاربرد حواس خود و تحلیل‌های آزمایشی یا مقایسه‌ای می‌تواند ایستارها موجود را شناسایی کند. در اینجا فرض بر این است که انسان‌های می‌تواند داده‌های «عینی» فرهنگ سیاسی خود را تولید کنند و پژوهشگر هم می‌تواند این واقعیت‌ها را به‌درستی و دقت ثبت و ضبط کند. قواعد یا توالی منظمی که از طریق چنین مشاهده‌ای ثبت و ضبط می‌شوند مبنای می‌شود تا قوانین در مورد فرهنگ سیاسی میدان پژوهش بدست آید.

همان طور که قبلاً اشاره شد این نوع تحقیقات که بر اساس روش‌شناسی‌های قیاسی (استخراج، سؤال‌ها و فرضیات تحقیق از الگوهای نظری و آزمون آن‌ها در برابر شواهد تجربی) صورت می‌گیرد، پژوهش با نظریه‌ها و آزمون آن‌ها آغاز می‌شود. در واقع در این تحقیقات با استفاده از داده‌های آماری کمی جامعه مورد مطالعه خود، فرضیه‌هایی را که مطرح کرده بودند در بوته آزمایش قرار داده و با الگوهای نظری مورد استفاده‌شده مقایسه می‌کنند و در آخر به رد یا پذیرش فرضیه مطرح‌شده خود، می‌پردازند. در زمینه فرهنگ سیاسی هم، پژوهشگر می‌بایستی فرضیه‌ها را از دل نظریه‌های موجود در زمینه فرهنگ سیاسی، درست کند که نظریه‌های اصلی در زمینه فرهنگ سیاسی متعلق به گونه‌های فرهنگ سیاسی تعریف شده توسط آلموند و وربا (محدود، تبعی، مشارکتی)، والتر روزنباوم (مدنی، غیردینی، ایدئولوژیک، همگن، چندپاره)، دانیل الازار (فردگرا، اخلاق‌گرا، سنتی)، و سمیح فارسون و مهرداد مشایخی (اسلام‌گرا، آزادیخواه و جامعه‌گرا) است (البته ما در این مقاله به پژوهش‌های که با توجه به گونه‌شناسی‌های صورت گرفته آلموند و وربا، کار داریم). سپس در کوششی پژوهشگر به رد یا اثبات آن فرضیه برمی‌آید. برای اینکار او می‌بایستی به اندازه‌گیری عینی پدیده‌های اجتماعی و متغیرهای بدست آمده‌اش از فرضیه بپردازد؛ برای مثال می‌بایستی در زمینه فرهنگ سیاسی به اندازه‌گیری میزان رأی دادن، عضویت حزب و گروه فشار، کنش مستقیم و از این قبیل مشغول شود و بر داده‌های که از آمارهای دولت و نتایج انتخابات و مانند آن به دست می‌آید، تمرکز کند که هدف، برقرار کردن رابطه دقیق علی میان این متغیرها و نوع فرهنگ سیاسی است.

در روش کمی هم که در فرهنگ‌سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد به دنبال آن هستند که رفتارها و ایستارهای فرهنگ سیاسی را با اعداد نشان دهند و به کمی کردن صفات مشاهده‌شده بپردازد. در این روش از داده‌های گردآوری‌شده از طریق پیمایش‌ها، نظرسنجی (در سطح خرد) و داده‌های ثانویه نظیر میزان جمعیت، تعداد رأی‌دهندگان، تولید ناخالص ملی، نرخ شورش‌های شهری و نرخ جنش‌های اجتماعی (در سطح کلان) استفاده می‌شود. البته در اینجا هم وقتی پژوهشگر با روش کمی به دنبال جامعه آماری خود است، تا به نوع فرهنگ‌سیاسی دست‌یابد، با مردم مورد مطالعه احتمالاً تماسی ندارد و یا تماس بسیار محدودی دارد. کاربرد برخی از روش‌های کمی مثل پرسشنامه‌های پستی، مشاهده‌ی ساخت‌یافته، و روش‌های غیرتزامنی که شامل استفاده از داده‌های دست‌دوم‌اند، مستلزم هیچ‌گونه تماس چهره به چهره یا کلامی نیست. و آنگاه که تماسی در کار باشد، مثل مصاحبه‌ی ساخت‌یافته و آزمایش، این تماس حالت رسمی دارد و مدت کوتاهی بیشتر نمی‌پاید. اما حتی در این مورد نیز اگر پژوهشگر دستیاری برای انجام وظایف به کار گمارده باشد، می‌تواند هیچ تماسی با مردم نداشته باشد. این حفظ فاصله از مردم تحت مطالعه و مقاومت متعصبانه در برابر هرگونه رابطه شخصی یا آمیختگی عاطفی پژوهشگر، عمدتاً مبتنی بر این باور است که این کار حصول عینیت را تضمین می‌کند.

در کل در این رویکرد، بیشترین تلاش محققین در مطالعه فرهنگ‌سیاسی معطوف به سنخ‌شناسی<sup>۱</sup> فرهنگ‌سیاسی جامعه آماری خود است مثل سنخ‌شناسی آلموند و وربا با عنوان تبعی، مشارکتی و سنتی که تعریف کلی‌شان عبارت است از:

(۱) فرهنگ ده‌کوره (تبعی): مبتنی بر بی‌تفاوتی و جهل نسبت به دولت ملی و سر فروبرده در واحدهای محلی متعلقه مثل قبیله یا روستا.

(۲) فرهنگ انقیادی (سنتی): که برعکس با آگاهی از نظام سیاسی ملی همراه است ولی مردم نسبت به آن حالتی کاملاً انفعالی دارند. در اینجا افراد نسبت به نظام احترامی توأم با ترس دارند بر این باورند که قادر به مشارکت در عملکرد آن نیستند.

(۳) فرهنگ مشارکتی: که برعکس بر اراده شهروندان و اعمال کامل حقوق و تکلیفشان در تصمیمات

---

<sup>۱</sup>-Typology

سیاسی استوار است (و یا می‌توان ترکیبی از این سه گونه وجود داشته باشند). البته با این یادآوری که هیچ‌یک از این انواع در حالت خالص خود وجود ندارند، نتیجه می‌گیرند که نوع سوم بهتر از سایر انواع و یا دموکراسی‌های یا ثبات سازگار بوده و در نتیجه مشخصه پیشرفته‌ترین نظام‌های سیاسی‌اند (بدیع، ۱۳۷۹: ۵۹).

در کارهای پژوهشی (با رویکرد کمی) که با توجه به پیشینه نظری آلموند و وربا در ایران صورت گرفته است، سعی شده است این نوع سنخ‌شناسی را در جامعه آماری خود بپردازند، در واقع پس از پیمایش در سه بُعد شناختی، احساسی، ارزشیابی مردم، سعی در کشف الگوی مسلط فرهنگ سیاسی در مطالعات موردی خود را دارند و یا اینکه به دنبال عوامل جامعه‌پذیری<sup>۱</sup> در قالب آن نوع فرهنگ سیاسی هستند و یا اینکه هم به دنبال سنخ‌شناسی و هم عوامل جامعه‌پذیری را دنبال می‌کنند. در کل در این نوع کارهای پیمایشی در طول تحقیق، فرهنگ سیاسی را به‌عنوان متغیر وابسته در نظم می‌گیرند و عوامل تأثیرگذار بر آن را متغیر مستقل در نظر می‌گیرند تا از این طریق نوع فرهنگ سیاسی را شناسایی کنند. در اینجا چند نمونه از این دست مطالعات در فرهنگ سیاسی ایران را آورده‌ایم و نتایج‌شان را با توجه به سنخ‌شناسیشان به صورت خلاصه بیان کردیم.

الف. «فرهنگ سیاسی مردم مازندران» عنوان کار پژوهشی که علی کریمی و احمد رضایی (۱۳۸۵) آن را انجام داده‌اند. این پژوهش با الهام از نظریه آلموند در مورد گونه‌شناسی فرهنگ‌های سیاسی و از روش پیمایش و ابزار پرسشنامه و انتخاب جامعه نمونه به تعداد ۳۳۱ نفر از سراسر استان مازندران به سنخ‌شناسی فرهنگ سیاسی مردم استان پرداخت.

در خصوص تقسیم‌بندی سه‌گانه فرهنگ سیاسی به مشارکتی، تبعی و محدود یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی تبعی در مازندران بر دو نوع دیگر آن، یعنی مشارکتی و محدود، غلبه دارد. در تقسیم‌بندی دیگری از فرهنگ سیاسی که با توجه به دیدگاه‌ها و ایستارهای مردم در مورد مبانی مشروعیت نظام سیاسی و نیز گرایش آن‌ها به روش‌های مشروع و مسالمت‌آمیز یا ارجحیت روش‌های نامشروع و غیر قانونی، یافته‌ها حاکی است که فرهنگ سیاسی مردم مازندران گرایش

<sup>۱</sup>-Socialization

بیشتری به فرهنگ سیاسی وفاق‌گرا در برابر فرهنگ سیاسی منازعه‌گرا را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، اگر ابعاد گوناگون فرهنگ سیاسی، یعنی بعد شناختی، عاطفی و داوری، را مورد توجه قرار دهیم، یافته‌های تحقیق حاکی است که فرهنگ سیاسی جامعه مورد مطالعه در بعد شناختی از قوت چندانی برخوردار نبوده و برعکس جنبه عاطفی و داوری فرهنگ‌سیاسی مردم مازندران از قوت بیشتری برخوردار می‌باشد.

ب. «بررسی عوامل موثر بر فرهنگ سیاسی دانشجویان دانشگاه تهران»، عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد رضا بیات ریزی (۱۳۷۹) در رشته جامعه‌شناسی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه شیراز است. این مطالعه جهت شناخت الگوی فرهنگ سیاسی حاکم بر کنش سیاسی دانشجویان و یافتن عوامل تاثیر گذار بر آن با هدف تعیین مهمترین متغیر، انجام گرفته است. جامعه آماری دارای فراوانی ۱۶۸۳۰ نفر در ۵ شاخه، علوم ریاضی - کشاورزی - علوم پایه - هنر و علوم انسانی بوده که براساس فرمول کوکران نمونه ای معادل ۳۷۶ نفر بصورت سهمیه ای در هر رشته و با توجه به جنسیت برای آزمون میدانی در نظر گرفته شد. اطلاعات مربوطه توسط پرسشنامه جمع آوری و در محیط SPSS تحلیل شد.

بخش نظری مطالعه از نظام کنش پارسونز و نیز تحقیق آلموند و وربا در مطالعه تطبیقی ۵ کشور الهام گرفته است. رابطه متغیرهایی مانند احساس کارآیی سیاسی، افتخار و مباهات ملی، آگاهی سیاسی، اعتماد به نظام سیاسی، ارزیابی عملکرد نهادها و سازمان‌ها، ارزیابی عملکرد نظام سیاسی، پایگاه اقتصادی- اجتماعی، جامعه‌پذیری در طول زندگی، علاقه خانواده و مسایل سیاسی، جامعه‌پذیری در دانشگاه رسانه‌های داخلی، نوع قرائت از دین، قوم‌گرایی، عام‌گرایی- خاص‌گرایی، ماهیت‌گرایی- عملکردگرایی و تبعیت از نظام با متغیر وابسته به اثبات رسید.

در تحلیل رگرسیون چند متغیره، به ترتیب متغیرهای جامعه‌پذیری در طول زندگی، ارزیابی عملکرد نظام سیاسی، مشارکت سیاسی، نوع قرائت از دین، آگاهی سیاسی، قوم‌گرایی، عملکردگرایی- ماهیت‌گرایی، جامعه‌پذیری در دانشگاه و گرایش به دموکراسی وارد معادله گردیده و حدود ۵۰ درصد تغییرات متغیر وابسته را تبیین کردند. نوع قرائت از دین، قوم‌گرایی و متغیر الگویی ماهیت‌گرایی و عملکردگرایی نسبت به سازه نظری تاثیر مخالف دارند. ۱۸/۶ درصد دانشجویان در الگوی فرهنگ سیاسی مشارکتی، ۴۵/۵ درصد در الگوی ترکیبی تبعی- مشارکتی و ۳۵/۹ درصد در الگوی فرهنگ

سیاسی با وضعیتی بیگانه از نظرام قرار می‌گیرند. در حالیکه این گروه آخر مشخصه هایی را بروز می‌دهند که می‌توان آنها را بعنوان مشارکت جویان بالقوه تلقی کرد.

پ. «بررسی تطبیقی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی مردان و زنان بالای ۲۰ سال شهر شیراز» عنوان کار پژوهش از محمدتقی ایمانی و داریوش باستان (۱۳۸۰) است. این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی زنان و مردان بالای ۲۰ سال شهر شیراز انجام گرفته است. این تحقیق پیمایشی برای جمع‌آوری اطلاعات از پرسشنامه استفاده کرده است. حجم نمونه ۵۲۵ نفر و به روش تصادفی سیستماتیک از جامعه آماری (۵۵۰۶۲۵ نفر) انتخاب شده است.

نظریات آلموند و وربا چهارچوب نظری پژوهش را تشکیل می‌دهند و بر اساس سنخ‌شناسی فرهنگ‌سیاسی آلموند و وربا، در میان افراد مورد مطالعه، فرهنگ سیاسی تبعی غالب است، اما بین دو گروه زنان و مردان، در برخی موارد، تفاوت‌های معناداری وجود دارد که موجب فرهنگ سیاسی آنان می‌شود. اگر میزان تابعیت به صورت پیوستار در نظر گرفته شود، می‌توان گفت که زنان از تابعیت بیشتری برخوردارند چرا که نمرات آنها در جهت‌گیریها نسبت به پرونده‌ها (به استثنای جهت‌گیری شناختی)، از مردان بیشتر است. زنان نسبت به نظام سیاسی از مردان وفادارترند. آنها عملکرد نظام سیاسی را بهتر ارزیابی می‌کنند. تفاوت زنان با مردان در جهت‌گیری شناختی شایان توجه است. میانگین نمره آگاهی زنان هم در درون‌دادها و هم در پرونده‌ها از نمره مردان پایین‌تر است.

یکی از دلایل عمده تفاوت مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی زنان و مردان، شیوه‌های جامعه‌پذیری آنهاست. همان‌گونه که در بررسی فرضیه‌های تحقیق مشخص شد، زنان کمتر از مردان درباره مسائل سیاسی صحبت می‌کردند و همچنین نفوذ کمتری بر تصمیمات خانوادگی داشتند. به طبع ضعف فرایند جامعه‌پذیری موجب تضعیف مشارکت آنها در دیگر امور می‌شود.

کارهای پژوهشی در غالب مدل آلموند و وربا در ایران زیاد صورت گرفته که در اینجا فقط به چند نمونه اشاره کردیم، چرا که کارهای پژوهشی آنها از لحاظ الگو یکی است ولی مطالعات موردی آنها متفاوت است.



### ۳. هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش تفسیرگرایانه (پژوهش کیفی)

زمینه به وجود آمدن رویکرد کیفی تغییرات سریع اجتماعی و در نتیجه تنوع زیست جهان ما است که به شکل روزافزونی محققان اجتماعی را به زمینه‌های اجتماعی و دیدگاه‌های جدیدی مواجه کرد. این مسائل به قدری برای آنان نوظهورند که روش‌شناسی‌های قیاسی سنتی‌شان - استخراج سؤال‌ها و فرضیات تحقیق از الگوهای نظری و آزمون آن‌ها در برابر شواهد تجربی - به واسطه گوناگونی موضوعات، دیگر پاسخگو نیست. از این رو، تحقیق اجتماعی و سیاسی به شکل فزاینده‌ای وادار به استفاده از استراتژی‌های استقرایی شده است. برای مطالعه زمینه‌های اجتماعی به جای شروع پژوهش از نظریه‌ها و آزمون آن‌ها، به «مفاهیم حساسیت‌برانگیز»<sup>۱</sup> نیاز است. در حالی که برخلاف سوءتفاهم گسترده موجود، این مفاهیم خود از دانش نظری پیشین متأثرند؛ اما در اینجا نظریه‌ها بر اساس مطالعات تجربی تدوین می‌شوند. برخی دانش و فعالیت‌های علمی را نوعی دانش و فعالیت محلی<sup>۲</sup> به شمار می‌آورند (فلیک، ۱۳۷۸: ۱۳).

مکتب فلسفی تفسیرگرا به عنوان پشتوانه رویکرد کیفی است (حقیقت، ۱۳۹۱: ۱۱۳) که در این سنت فلسفی هدف از تحقیق اجتماعی بازسازی معنا و محتوای اعمال و پدیده‌های اجتماعی است. همچنین از نظر آن‌ها هر پدیده‌ای در قلمرو حیات انسانی تجلی جان است که از طریق معناکاوی قابل شناخت است در تفهیم، «تجربه‌ی زندگی» مقوله‌ی محوری است که دو وجه دارد، درونی و بیرونی. وجه درونی همانا احساسات، رؤیاهای، افکار و امیال آدمی و وجه بیرونی همانا کنش‌های فردی و جمعی، نهادها، آثار هنری - ادبی، قراردادهای و جنگ‌هاست. در علوم طبیعی، تجربه به معنای آزمون چیزی است که همچون شیء در برابر تحقق قرار دارد. این آزمون تحت کنترل محقق است، یعنی در آزمایشگاه و با استفاده از وسایل معینی به عنوان وسیله‌ی آزمایش انجام می‌پذیرد. اما در علوم انسانی - اجتماعی، «تجربه<sup>۳</sup>» با زندگی مرتبط است. البته واژه‌ی تجربه تا اواسط قرن نوزده میلادی معنای عامی داشت. مثل امروز صرفاً «آزمایشگاهی» نبود. اما در هرمنوتیک، مقوله‌ی محوری «تجربه‌ی زندگی» است.

<sup>۱</sup> - Sensitizing Concepts

<sup>۲</sup> - Local

<sup>۳</sup> - Experience

«تجربه‌ی زندگی» مبین‌آشنایی مستقیم بازندگی است که برخلاف تجربه‌ی آزمایشگاهی، تجربه‌ی بی‌واسطه است. منظور از بی‌واسطگی همانا «نحوه‌ی ظهور» تجربه‌ی زندگی برای آدمی است. در این تجربه، وجود هر چیز از چیستی آن لاینفک است. بنابراین روابط بین واقعیت‌های جهان انسانی با همسانی‌هایی که فرایند فیزیکی را مرتبط می‌کنند فرق دارند (منوچهری، ۱۳۸۷: ۵۳).

علاوه بر این تحولات در عرصه فلسفه و علوم اجتماعی، در عرصه علوم سیاسی هم تحت تأثیر این نگاه جدید، بحث مفهوم جدیدی به نام امر سیاسی به وجود آمد که از نظر این نگاه جدید تا دهه ۱۹۵۰ نگاه غالب این بود که سیاست را در محدوده مطالعه قدرت یا مطالعه دولت قرار دهند، به این معنا که سیاست تنها دربرگیرنده مفاهیم قدرت و دولت و نهادها و احزاب رسمی حکومتی بود و از سوی دیگر در مقابل علوم دیگری همچون اقتصاد و جامعه‌شناسی قرار می‌گرفت. در نتیجه یک حوزه محدود از سیاست، دولت و قدرت پدید آمد که علم سیاست را هم محدود کرد؛ اما در چارچوب مطالعات تفسیری، مفهوم جدیدی به نام امر سیاسی (در غالب رویکرد کیفی) به وجود آمد که کوچکترین روابط قدرت را مورد بررسی قرار می‌دهد و بیانگر ظهور و تولد روابط و مناسبات جدیدی به انسان است که در محدوده تنگ سیاست سنتی نمی‌گنجد (انصاری و سهرابی، ۱۳۹۱: ۸) که با توجه به این نوع نگاه به پدیده‌های سیاسی نیاز به روش‌شناسی‌های جدیدی شد.

بر این اساس در بحث هستی‌شناسی در سنت تفسیرگرایی پژوهش‌گران عقیده به این که جهان مستقل از تفسیر ما وجود دارد را رد می‌کنند. به جای این، آنان ادعا می‌کنند جهان به طور اجتماعی و گفتمانی برساخته شده است. این به معنای آن است که برای پژوهشگرانی که در سنت تفسیری کار می‌کنند، پدیده‌های اجتماعی مستقل از تفسیر ما از آنها نمی‌زیند؛ به جای این، فهم پدیده‌های اجتماعی است که بر پی‌آمدها اثر می‌گذارد. به این ترتیب، معانی پدیده‌های اجتماعی اهمیت دارند؛ تنها معانی‌اند که می‌توانند در چارچوب یک گفتمان یا سنت، دریافت و فهمیده شوند. در نتیجه ما باید بر شناسایی گفتمان‌ها و سنت‌ها تمرکز یابیم و تفاسیر و معانی که آنها به پدیده‌های اجتماعی می‌دهند را دریابیم. این موضع استدلال می‌کند که حقیقت عینی وجود ندارد، جهان برساخته‌ای اجتماعی و نقش دانشمندان اجتماعی، مطالعه بر ساخت‌های اجتماعی است (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷: ۴۳).

مفروضات معرفت‌شناختی استراتژی پژوهش استقهامی، معرفت‌علم‌الاجتماعی را مأخوذ از معانی و

مفاهیم روزمره و معرفت دوجانبه‌ی برساخته اجتماعی قلمداد می‌کنند. پژوهشگر اجتماعی وارد دنیای اجتماعی روزمره می‌شود تا این معانی برساخته اجتماعی را درک کند. در یک سطح، تعبیرهایی که توسط دانشمندان اجتماعی از دنیای اجتماعی به عمل می‌آید بازتوصیف‌هایی هستند از تعبیر روزمره‌ی کنشگران اجتماعی به زبان علم‌اجتماعی. در سطحی دیگر، این شرایطی را نیز لحاظ کنند که ممکن است کنشگران اجتماعی اطلاعی از آن‌ها نداشته باشند (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۵۵).

روش‌های کمی برای رویکرد تفسیری با توجه با مباحثی که مطرح شد، ممکن است ابزارهای کندی باشند و داده‌های گمراه‌کننده‌ای فراهم آورند. برعکس، به بهره‌گیری از روش‌های کیفی-مصاحبه‌ها، گروه‌های مباحثه و یادداشت‌ها و مانند آن- نیاز داریم تا یاری کنند که دریابیم مردم جهان، خود را چگونه می‌فهمند. (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷: ۴۴). استفاده از روش‌های کیفی مستلزم آمیختگی طولانی و عمیقی با یک دنیای اجتماعی است. افراطی‌ترین شکل این آمیختگی، مشاهده‌ی مشارکتی است که طی آن پژوهشگر می‌تواند به‌طور کامل در دنیای کنشگران اجتماعی، فرورود، و البته با سطوح گوناگونی از آمیختگی عاطفی که چنین کاری ایجاب می‌کند. این روش‌های کیفی به پژوهشگر اجازه می‌دهند یک «خودی» باشد و فرهنگ و جهان‌بینی‌های کنشگران اجتماعی را کشف کند. میزان تماس و آمیختگی در مصاحبه‌ی ساخت‌نیافته‌ی ژرف، جایی میان مشاهده‌ی مشارکتی و مصاحبه‌ی ساخت‌یافته قرار می‌گیرد و مستلزم درجات گوناگونی از آمیختگی شخصی و صمیمیت از جانب پژوهشگر است. وقتی سلسله‌ی از مصاحبه‌های ژرف با یک شخص واحد انجام می‌گیرد، احتمالاً سطح آمیختگی بالاتر می‌رود. پژوهشگر کیفی به‌جای تلاش برای حفظ موضع مشاهده‌گر «علمی» منفصل، ممکن است به‌طور عمدی تصمیم بگیرند به یک فرد «بومی» تبدیل شوند، یعنی بخشی از دنیای مورد پژوهش شوند و تن به وسوسه‌های واقعیت برساخته‌ی کنشگران اجتماعی بدهند. برای این منظور، لازم است پژوهشگر تا جایی که ممکن است ذهنی عمل کند نه این‌که بکوشد موضعی عینی اتخاذ کند، دست‌کم در مرحله‌ی گردآوری داده‌ها (بلیکی، ۱۳۸۴: ۳۱۴).

علاوه بر این‌ها در رهیافت تفسیری به مؤلفه‌ی چهارگانه کنش (یا متن)، کنشگر (یا مؤلف)، زمینه و مفسر توجه می‌شود. «کنش» همان بیان یک تجربه‌ی زندگی است که عینیت بیرونی می‌یابد. یک «متن» نیز بیان عینیت یافته‌ی یک تجربه‌ی درونی است. «کنشگر» کسی است که دست به عملی

می‌زند. «مؤلف» کنشگری است که نوشته‌ی مکتوب کنش اوست. منظور از کنشگری این است که آدمیان، صاحب‌فکر و رأی هستند و بر وفق درک خود عمل می‌کنند. «زمینه» همانا مجموعه شرایطی است که در آن کنشگر دست به کنش زده است. «مفسر» همانا کسی است که سعی در فهم امر موردنظر دارد (منوچهری، ۱۳۸۷: ۵۲). و بیشتر در مورد تفسیرگرایی در علم سیاست می‌توان گفت که در این رویکرد است که طبق آن امر سیاسی قلمرویی از کنش‌های فردی و اجتماعی محسوب می‌شود که در عالم زندگی و در بطن معانی و به تبع فهم افراد از امور، اتفاق می‌افتد (منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۹). مفروضات کلیدی این رویکرد در «سه فرض ساده» خلاصه می‌شود؛ فرض اول این است که آدمیان بر مبنای معنایی که پدیده‌ها برایشان دارند با آن‌ها رفتار می‌کنند. دوم آن که معنای این پدیده‌ها از تعامل اجتماعی آن فرد با هموعانش نشئت می‌گیرد یا به وجود می‌آید. و سوم آن که این معنای توسط فرایند تفسیری اصلاح و به کارگرفته می‌شوند که فرد در مواجهه با پدیده‌هایی که با آن‌ها رو در رو می‌شود از آن استفاده می‌کند (فلیک، ۱۳۸۷: ۷۴).

پژوهش درزمینه «فرهنگ سیاسی» با توجه به این رویکرد پژوهشی، ابتدا با نقد از رویکرد کمی مطالعه فرهنگ سیاسی آغاز شد که از نظر آن‌ها سنت پوزیتیویسم حاکم بر مطالعه فرهنگ سیاسی سعی کرده است، ابعاد فرهنگ سیاسی را در مؤلفه‌های نظیر مشارکت انتخاباتی، میزان آگاهی سیاسی مردم و ... تقلیل دهد. البته به صورت موردی نقدهای که به روش‌های کمی (به خصوص کارهای آلموند و وربا) درزمینه‌ی فرهنگ سیاسی وارد است این موارد است:

۱) فرهنگ سیاسی بیش از اندازه مستقل: آلموند و وربا فرهنگ سیاسی مجزا و مستقل در نظر گرفته بودند که در کنار «فرهنگ اقتصادی» یا «فرهنگ مذهبی» استوار است... این مکتب نادیده می‌گرفت روابطی که سیاست را به مذهب و اقتصاد یا سایر ابعاد کنشی اجتماعی پیوند می‌دهد. چنین انگاره‌ای از متغیر فرهنگی نهایتاً به حالتی تجربی می‌انجامد که صرفاً با تأکید بر باورهای تجربی را سمبل‌های بیانگر و ارزش‌های تعیین‌کننده وضعیتی که در آن کنش سیاسی صورت می‌گیرد، به گونه‌ای واضح به روشی نزدیک می‌شود که به رفتارهای مورد تأکید تجربه نظر دارد.

۲) آثار سنت رفتارگرایی: از این نظرگاه، علم سیاست مبنی بر فرهنگ بر وضوح داغ پارادایم رفتارگرایی که بر دهه ۱۹۶۰ سایر گسترده بود بر پیشانی دارد. کوشش برای فروکاستن سیاست به یک پدیده

رفتاری، ارزیابی تحقیق بر اساس چگونه به‌جای «چرا» مرجع شمردن توجه به مناسبات قابل‌مشاهده، روی برتافتن از هرگونه انگارهنظری که از واقعیت تجربی جدا باشد. اهمیت دادن به کمیت و خلاصه کوشش تمام مراکز رفتارگرایی بر این استوار است که در این شناخت‌شناسی جدید به فرهنگ سیاسی حالتی محوری بدهند ... در آخر اینکه باید تأکید کرد که مشی رفتارگرایی به‌صورت مانعی در سر راه تفکیک واضح بین اصول سازمان دهنده رفتارها و خود رفتارها درمی‌آید.

۳) وزنه سیستم (نظام‌گرایی): استفاده‌ای که علم سیاست از نظریه سیستم در دهه ۱۹۶۰ ایستون کرد مستقیماً مربوط به بقاء متأثر بوده و می‌خواست تا فرآیندی را آشکار سازد که همه نظام‌های سیاسی در خود و در محیط خود به منابعی برای بازتولید خود دست یابند. اشتباه تحلیل سیستماتیک در این بود که در درجه اول با تأکید بر ویژگی بازتولید فرهنگ، توان نوآوری آن را دست‌کم می‌گیرد... بدین‌سان تصویری ایستا از فرهنگ به دست می‌دهد که قادر به لحاظ کردن شرایطی تاریخی نیست.

۴) نقیصه‌های یک نگرش توسعه‌گرا: کل این علم سیاست درنهایت انسجام خود را فقط از اصل توسعه‌گرایی اخذ می‌کند که بدین‌سان تاریخ‌گویی به‌سوی الگوی واحد فرهنگی، عقلایی، دنیوی که در همان حال مبین بالاترین سطح اجماع و شکوفایی ارزش‌های دمکراتیک هم هست، ره می‌سپارد (بدیع، ۱۳۷۶: ۵۳-۶۴).

به توجه به این نقدها بود که این رویکرد پژوهشی فرهنگ‌سیاسی، در بحث معرفت‌شناختی به‌طور عمدی کاملاً برعکس رویکرد کمی، بدون داشتن نظریه‌ای در ذهن و فقط با داشتن مفاهیم حساس‌ساز به‌عنوان راهنما در فهم فرهنگ‌سیاسی، مورد‌استفاده قرار می‌گیرد. در کندوکاو برای یافتن دیدگاه کنشگران اجتماعی، مفاهیم روزمره‌ای که برای فرهنگ‌سیاسی مناسب به نظر می‌رسند برای مثال حکومت، رأی دادن، دولت، مجلس و غیره، شناسایی و معانی روزمره‌ی آن‌ها کشف خواهند شد. برای آن دسته از پژوهشگران کیفی که مشتاق فراگذاشتن از توصیف و رسیدن به قسمی از فهم یا تبیین هستند، نظریه یا تعابیر دانشمندان اجتماعی از تعابیر و نظریه‌های روزمره‌ای مردم تکوین خواهند یافت. بنابراین برای فهم فرهنگ‌سیاسی، استفاده از روش تحقیق کیفی به معنای اینکه با فرضیه ساختارمند آغاز نشده، یعنی فرضیه آزمایی از اصول نیست و نیز آزمایش تستی را دنبال نمی‌کند، قصد اجرای نظریه‌ای را نداشته، بلکه بعد از جمع‌آوری اطلاعات در تحلیل‌ها از نظریه‌های

استفاده می‌کند، اعداد در آن جایگاه ویژه‌ای نداشته، درحالی‌که تفسیر و تحلیل عمیق داده‌ها نقش مهمی را ایفا می‌کند.

همچنین در بحث روش‌شناسی برای بررسی فرهنگ‌سیاسی با توجه به نگرش‌های کیفی و انسان‌شناختی به بررسی فرهنگ‌سیاسی و دریافت نظام معنای مشترک نسبت به امر سیاسی می‌پردازد. در این جهت در ابتدا به بررسی فهم مردم از امر سیاسی و نگرششان نسبت به ساختارهای سیاسی پرداخته و در ادامه به بیان فعالیت‌های حکومت در مورد شکل‌دهی یک قلمرو ذهنی سازمان‌یافته در باب سیاست و تنظیم و هدایت آن با کمک تأسیس سازمان‌های آموزش و تربیتی در امر جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری می‌پردازیم.

در روش کیفی مورد استفاده در فرهنگ‌سیاسی با استفاده ابزار گردآوری اطلاعات از طریق مصاحبه، مشاهده مشارکتی، مشاهده مستقیم و در کنار آن بررسی اسناد و مدارک پرداخته می‌شود. در مطالعه فرهنگ‌سیاسی، مصاحبه فشرده به مردم اجازه می‌دهد که آزادانه سخن‌گویند و تفاسیر خویش از مباحث سیاسی را ارائه نمایند. این درواقع دیدگاه آنان (مصاحبه‌شوندگان) است که در درجه اول اهمیت قرار دارد. روش‌های کیفی همچنین در مطالعه فرایندها شکل‌گیری ایستارهای فرهنگ‌سیاسی مناسب هستند. مصاحبه‌های عمیق به مردم اجازه می‌دهد که فهم خویش را از امرسیاسی به زبانی که با آن آشنا هستند، بیان کنند. بالاخره، روش‌های کیفی توجه ویژه‌ای به مسائل زمینه‌ای جلب می‌کنند، بدین معنا که ایستارهای و رفتار سیاسی یک مصاحبه‌شونده را درزمینه‌ی شرح‌حال (بیوگرافی) وی و محیط گسترده‌تر اجتماعی قرار می‌دهند. بنابراین، روش‌های کیفی، معنا، فرآیند و زمینه فرهنگ‌سیاسی را درمی‌یابند.

همان‌طور که در بخش رویکرد کمی چند نمونه کار پژوهشی را معرفی کردیم، درمورد رویکرد کیفی هم به نمونه‌های که تا حدودی به مطالعه فرهنگ‌سیاسی پرداختند را به صورت مختصر معرفی می‌کنیم.

الف. «نگرش انسان‌شناختی بر پنداشت روستاییان از مشارکت سیاسی و چند عامل مؤثر بر آن در دو روستای نمونه گرمسار» عنوان کار پژوهشی از ناصر فکوهی (۱۳۸۳) است. در مورد این کار پژوهشی باید گفت که اگر مطالعه در مورد مشارکت دو گونه باشد: پنداشت و رفتار. این پژوهش بخش اول یعنی

پنداشت موردنظر بوده است. در این تحقیق که با استفاده از یک پرسشنامه و مصاحبه‌ها و مشارکت میدانی طولانی‌مدت به انجام رسیده است، تأکید اساسی بر پنج حوزه درزمینه‌ی مشارکت بوده؛ جنسیت، خویشاوندی، رسانه‌ها، شهر و رابطه ملی - محلی بوده است.

این پژوهش سعی در پاسخ به رابطه‌ای بین این پنج حوزه اشاره‌شده و مشارکت سیاسی است که البته پنج‌گانه فوق را نباید با «متغیرها» در مفهوم روش‌شناسی کمی یکی گرفت، بلکه باید آن‌ها را حوزه‌های تقاطعی و ابعادی دانست که می‌تواند به درکی معناشناختی یا رویکرد انسان‌شناختی به موضوع بیانجامد. درواقع محقق می‌خواهد در اینجا راه خود را از روش‌شناسی کمی جدا کند و تأکید خود را بر روی روش‌شناسی کیفی نشان دهد.

و اما در مورد یافته‌های تحقیق در پنج حوزه مورد اشاره، در حوزه اول یعنی جنسیت؛ زنان در ابتدا به‌عنوان «رأی‌دهنده»، زنان به‌طور مستقل صاحب‌نظر مشخصی در انتخابات نمایندگان نیستند و نظر آنان، در نتیجه القای نظر مردان به آن‌ها شکل می‌گیرد و در ادامه زنان به‌عنوان «نامزد انتخابات» نه زنان و نه مردان، زنان را لایق نمایندگی نمی‌دانند (عمدتاً به دلیل نداشتن قدرت و دانش لازم).

در حوزه خویشاوندی؛ روستاییان نسبت به تفویض نمایندگان بر خویشاوند و غیر خویشاوند چندان شناخت نداشتند و نسبت به این مسئله بی‌تفاوت بوده و بیش‌تر معتقد بودند که هرکسی که برای انجام خدمت نماینده روستا می‌شود، هدفش فعالیت برای روستا و مردم روستا است.

در حوزه رسانه‌ها یافته‌های تحقیق این را در کل نشان می‌دهد که اهالی روستا از برنامه‌های رادیو و سیما صرفاً برای گذراندن وقت خود و تفریح استفاده می‌کنند و این رسانه‌ها چندان تأثیری در حوزه سیاسی بر افکار مردم نداشتند (فکوهی، ۱۳۸۳: ۵۵) در حوزه شهر نیز، روستاییان اکثراً تمام جنبه‌های یک زندگی شهری را تا آنجایی که توانسته‌اند به روستا آورند و از آن‌ها استفاده می‌کنند... و همچنین تماس مستقیم با شهر و ارتباط با افراد شهری سبب شده که روستاییان برای شرکت در مسائل سیاسی وابسته به تفکرات احزاب سیاسی شهر شده.

و اما در آخر در حوزه ملی - محلی مشاهده می‌شود که روستاییان بسیار زیاد تحت تأثیر موقعیت محل خود قرار دارند و تقریباً همه مسائل را از این دریچه و با توجه به تأثیری که می‌تواند بر وضعیت مستقیم آن‌ها بر جای گذارد تحلیل می‌کنند.

ب. «بررسی فرهنگ‌سیاسی و نظام طایفه‌ای شهر دلفان» عنوان پایان‌نامه‌ای کارشناسی ارشد از مرتضی جعفریان (۱۳۸۶) از دانشکده علوم اجتماعی (با گرایش انسان‌شناسی) است. این پژوهش به بررسی انسان‌شناسانه، فرهنگ‌سیاسی مردم شهر دلفان می‌پردازد. پژوهشگر با پذیرش این مطلب که از مهم‌ترین عواملی که تعیین‌کننده فرهنگ‌سیاسی است، عواملی مثل شرایط تاریخی، خصوصیات جغرافیایی، ساختار اجتماعی-اقتصادی و آداب‌ورسوم و سنت‌ها بر یک جامعه است، سپس نویسنده به بررسی فرهنگ‌سیاسی شهر دلفان پرداخته است.

در این تحقیق از روش کیفی استفاده شده همچنان که اصولاً روش‌شناسی انسان‌شناسی بر پایه آن استوار است. تکنیک‌های خاص این روش که در این کار مورد استفاده واقع شده اند عبارتند از: (۱) مشاهده مشارکتی، (۲) مشاهده مستقیم، (۳) مصاحبه. (از مصاحبه‌های متمرکز جمعی استفاده شده به این صورت که گروه‌هایی از جمعیت نمونه انتخاب کرده و سوالات را در جمع مطرح کرده)، (۴) بررسی اسناد و مدارک. (از طریق گفتگو با ریش سفیدان و بزرگان اطلاع‌رسان‌ها و نیز اداره‌ها و مراکز دولتی). جامعه آماری در تحقیق مورد نظر مردان بالای ۱۸ سال هستند که به دلیل دخالت و حضور گسترده شان در سیاست انتخاب شده‌اند. این افراد در قالب طایفه‌ها به دو بخش سنتی و مدرن دسته‌بندی می‌شوند، معیار این تقسیم‌بندی میزان تحصیلات بوده است. هدف عمده شناخت عمیق و مفیدی از فرهنگ‌سیاسی شکل گرفته در شهر دلفان است و از طرفی از آنجا که تجربیات نشان می‌دهد در ارتباط با طایفه و عناصر بنیادی آن مثل تعلقات خویشاوندی، تعصبات طایفه‌ای، پدرسالاری و... فرهنگ‌سیاسی این شهر شکل گرفته است عوامل موثر در شکل‌گیری آن نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در این پژوهش تلاش شده است ابعاد فرهنگ‌سیاسی مردم شهر لغان را مورد بررسی قرار دهند، از آنجا که افراد یک جامعه در چارچوب فرهنگ‌سیاسی همان جامعه شکل می‌گیرند لذا با شناخت فرهنگ‌سیاسی می‌توان واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های افراد را پیش‌بینی کرد. مؤلفه‌های چون خویشاوندگرایی شدید، خشونت‌گرایی و غارت، به شکل‌گیری فرهنگ‌سیاسی خاص انجامیده که مانع جدی و مهمی بر سر راه توسعه سیاسی محسوب می‌شود. در این فرهنگ‌سیاسی رقابت‌های طایفه‌ای چنانچه در این پژوهش مورد توجه واقع شده است بیشترین تأثیر را بر رفتارهای غیرقانونی در زمان



انتخابات دارند.

شهر دلفان را یک شهر عشایری باید در نظر گرفت که عناصر عشیره‌ای در فضای مدرن باز تولید شده است. در این فضا فردیت افراد در هاله‌ای از ابهام است و سنت‌ها و رسوم جهت‌دهنده رفتار سیاسی هستند. بنابراین تصمیم‌گیری در چارچوب یک ساختار، تعیین می‌شود. یافته‌های تحقیق، وجود ساختارهای سنتی مستحکمی را نشان می‌دهد که در مقابل ساختارهای جدید و مدرن مقاومت می‌کنند. این ساختارهای سنتی بازیگران اصلی فضاهای سیاسی شهر دلفان می‌باشند و از طرفی تعلقات طایفه‌ای به هیچ وجه در حال کمرنگ شدن نیستند و بعد در نسل جدید نیز باز تولید می‌شوند که این روند مانعی ست در مقابل توسعه‌ی سیاسی.

پ. «بررسی انسان‌شناسی فرهنگ سیاسی منطقه اشکور بالا» عنوان پایان‌نامه‌ای کارشناسی ارشد از نگارنده این مقاله (۱۳۹۰) از دانشکده حقوق و علوم سیاسی است. این پایان‌نامه به بررسی فرهنگ سیاسی (با تعریف الگوی جمعی یا مشترکی فکر، اساس، عمل که به امر سیاسی و زندگی اجتماعی و سیاسی معطوف هستند) اهالی دهستان اشکور (بالا)، با توجه به نگرش‌ها و ابزارهای روش‌شناسی کیفی انسان‌شناسی می‌پردازد که به دنبال شناخت ذهنیت و فهم مردم از مسائل و امر سیاسی از قبیل سیاست، ساختارهای قدرت، شناخت ساختارهای اجتماعی موجود در منطقه و تأثیر این ساختارها بر فرهنگ سیاسی، شناخت خواسته‌ها و نیازهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... مردم است.

از لحاظ مبانی نظری از یک جهت این کار پژوهشی دربرگیرنده «فرهنگ سیاسی آمریت» است و از جهت دیگر در این مبانی نظری تأثیر ساختارهای اجتماعی بر فرهنگ سیاسی و همچنین تأثیر دانش و نگرش سیاسی بر رفتار سیاسی در این مبانی نظری مورد استفاده قرار گرفته شده است. در این جهت، با استفاده از گردآوری داده‌ها کیفی (از طریق مصاحبه عمیق) گروهی و فردی و تا حدودی مشاهده مشارکتی از دو روستا مطالعه موردی «یازن» و «سپارده»، به بیان نگاه و فهم مردم به امور سیاسی، شیوه‌ها و امکانات جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری مردم، نحوه و شناخت اهالی منطقه از «مشارکت سیاسی» در مورد انتخابات ملی و محلی که در منطقه صورت می‌گیرد، نحوه سیستم شوراهای محلی (روستایی) در منطقه (و بیان تأثیری که این نهاد می‌تواند بر فرهنگ سیاسی و فعالیت مدنی مردم می‌تواند داشته باشد)، خواسته‌ها و نیازهای مردم در بخش‌های مختلف می‌پردازد.

با بررسی‌های صورت گرفته این تحقیق به این نتیجه دست یافت که ریشه‌ها و علت شکل‌گیری فرهنگ سیاسی در منطقه متنوع بوده است که از یک جهت به علت تجربه‌های زندگی مشترک بومی و منطقه‌ای که در آن دولت و حکومت، در جهت جامعه و فرهنگ پذیری مطلوب و آرمانی خود، کمترین تأثیر گذاری داشتند و از جهت دیگر خود مردم در یک زندگی اجتماعی در ساختارهای اجتماعی (تلفیقی از گمیشافت و گزلسافت و یا مکانیکی و ارگانیکی) متأثر از منابع و ریشه‌های مختلفی مثل رفتارها و کنش‌های دولت و حکومت (در عرصه‌های مختلف) و تجربه‌های که خود مردم در حال کسب کردن از امر سیاسی در منطقه هستند، موجب تنوع این شکل‌گیری فرهنگ سیاسی در منطقه شده است. از جهت دیگر در این منطقه الگوها یا نظام‌ها یا برنامه‌های ذهنی مبنی برای درک مسائل سیاسی از قبیل قدرت، اقتدار، دولت، مشارکت سیاسی و ... وجود دارد که این الگو در حال حرکت است که نه می‌توان آن برداشتی سنتی دانست و نه مدرن.

### نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب بیان شده در این مقاله، در انجام یک پژوهش اجتماعی باید در نظر داشت که با توجه به نوع هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روشی که پژوهشگر در نظر می‌گیرد، موضوع پژوهش در کانال خاص قرار گرفته و درک مختص آن صورت می‌گیرد. این‌ها به گونه‌ای زنجیروار به هم متصل هستند و پژوهشگر در طول تحقیق باید این چهار جنبه را به هم ادغام و پیوند دهد. از یک جهت بسیاری این چهار جنبه را نمی‌توانند باهم همساز کنند و از جهت دیگر بسیاری نیز روش‌های را برای پژوهش خود انتخاب می‌کنند که از مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود اطلاعی ندارند. در این مقاله سعی شد دو رویکرد انسان‌شناسی (با روندی کیفی) و مطالعات نوسازی (با روندی کمی) را از لحاظ نظری و عملی معرفی کنیم و به بیان چگونگی بررسی این دو رویکرد در موضوع مورد مطالعه به نام فرهنگ سیاسی بپردازیم و در خلال این معرفی، بایان نوع هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش آن‌ها، به عمق تفاوت این دو رویکرد در بررسی فرهنگ سیاسی ایران پی برده شد. در حوزه نظری مطالعات کمی می‌توان گفت که داده‌ها به صورت اعداد جمع‌آوری، و یا خیلی زود به اعداد تبدیل می‌شوند، و متعاقباً به همان شکل تحلیل و گزارش می‌شوند. در مطالعات کیفی، داده‌های

اصلی اولیه به یکی از دو زبان، زبان فنی پژوهشگر یا زبان روزانه‌ی پاسخگویان، تولید می‌شوند. این زبان‌ها برای توصیف رفتارها، روابط اجتماعی، و به‌خصوص معنایی که مردم به فعالیت‌های خود، فعالیت‌های دیگران و به اشیا و زمینه‌های اجتماعی می‌دهند، به کار می‌روند. تحلیل کیفی، که می‌تواند همراه و متصل با گردآوری داده‌ها انجام پذیرد، و گزارش نتایج این تحلیل، می‌تواند شامل استفاده از هر دو زبان باشد. روش‌های کمی در کل با شمارش و اندازه‌گیری جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی سروکار دارند، درحالی‌که روش‌های کیفی بیشتر با تولید توصیف‌های استدلالی و کشف معناها و تفسیرهای کنشگران اجتماعی سروکار دارند.

با بیان و تشریح کارهای صورت گرفته در زمینه‌ی فرهنگ‌سیاسی و به‌طور اخص خلیات، نگرش و فهم مردم از سیاست، اولین نکته که می‌توان اشاره کرد این است که در حوزه مطالعات کمی بیشترین تلاش محققین در مورد فرهنگ‌سیاسی معطوف به سنخ‌شناسی فرهنگ‌سیاسی و نشان دادن رابطه آن با توسعه اقتصادی، مشروعیت و دمکراسی است و اینکه ابعاد فرهنگ‌سیاسی را در مؤلفه‌های نظیر مشارکت انتخاباتی انجام دادند و یا از سوی دیگر تلاش کرده‌اند که روابط معنی‌داری بین متغیرهای در سطوح مختلف سنجیده و به الگوی آماری و پیمایشی تجزیه و تحلیل کنند تا به نوع فرهنگ‌سیاسی دست‌یابند. اما در حوزه مطالعات کیفی این روش‌ها درجایی که هدف پژوهش مثل مطالعه فرهنگ‌سیاسی پرداختن به کشف تجارب ذهنی مردم و معانی‌ای که آنان به این تجارب می‌دهند است، مناسب‌ترین مورد می‌باشند. برای مثال، کسی که در درون این سنت، فرهنگ‌سیاسی را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ شروع به کوشش برای دریافتن این می‌کند که مردم چگونه سیاست و امرسیاسی را می‌فهمند.

### منابع فارسی

- آل غفور، سیدمحمدتقی (۱۳۷۵)، «نقش فرهنگ در ساختار سیاسی ایران معاصر»، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره ۸.
- انصاری، منصور و فرزانه سهرابی (۱۳۹۱)، «تولد مفهوم امرسیاسی: تحولات عینی و ذهنی»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره ۲۱.
- ایمانی، محمدتقی و داریوش باستان (۱۳۸۲)، «بررسی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی مردان و زنان بالای ۲۰ سال شهر شیراز»، *فصلنامه نامه پژوهش*، شماره ۷.
- بدیع، برتان (۱۳۷۶)، *فرهنگ و سیاست*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر دادگستر.
- بدیع، برتان (۱۳۷۹)، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو.
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴)، *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- جعفریان، مرتضی (۱۳۸۶)، «بررسی فرهنگ سیاسی و نظام طایفه‌ای دلفان»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشکده علوم اجتماعی (گرایش انسان‌شناسی)، دانشگاه تهران.
- حسینی هاشم‌زاده، داود (۱۳۷۹)، «بررسی فرهنگ سیاسی دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۹۱)، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم: دانشگاه مفید.
- سریع القلم، محمود (۱۳۷۷)، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، *فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره‌های ۱۳۵-۱۳۶.
- سریع القلم، محمود (۱۳۷۷)، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، *فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره‌های ۱۳۹-۱۴۰.
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۰)، *عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سلطان کتابی محمود، وحیدا فریدون و قاسم یوحید (۱۳۸۰)، «گونه‌شناسی فرهنگ سیاسی دانشجویان شاغل به تحصیل در ایران»، *فصلنامه معرفت*، شماره ۲۶.

\_\_\_\_\_ تأثیر زمینه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در مطالعه ... ◇

- صادقی‌فسائی، سهیلا، و محسن ناصری‌راد (۱۳۹۰)، «عناصر بنیادین پژوهش کیفی در علوم اجتماعی: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، شماره ۲.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۳)، «نگرشی انسان‌شناختی بر پنداشت روستاییان از مشارکت روستاییان و چند عامل مؤثر بر آن در روستایی نمونه گرمسار»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۶.
- فلیک، اووه (۱۳۸۷)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۲)، *سیاست‌های مقایسه‌ای*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- کریمی، علی احمد و رضایی (۱۳۸۲)، «فرهنگ سیاسی مازندران»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، شماره ۲.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۶)، «درآمدی بر تبیین فرهنگی سیاست: نگاهی به رهیافت فرهنگ سیاسی در علم سیاست»، *فصلنامه پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۶.
- مارش، دیوید و پاولف وولانگ (۱۳۸۷)، «پوست نه پوستین: هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در علوم سیاسی»، ترجمه سیدعلی میرموسوی، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۴۲.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مقدم گوهری، هادی (۱۳۸۰)، «تعامل فرهنگ و حقوق»، *فصلنامه اندیشه حوزه*، شماره ۲۹.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۷)، *رهیافت و روش در علوم سیاسی*، تهران: انتشارات سمت.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۸)، «تأثیر ساختارهای اجتماعی بر زندگی سیاسی»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره‌های ۱۵۰-۱۴۰.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سمت.

